

مفهوم‌شناسی جری و انطباق و باطن قرآن بر اساس روایات

منصور پهلوان*

استاد دانشگاه تهران، تهران

قاسم فائز**

دانشیار دانشگاه تهران، تهران

عبّاس خبیری***

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۷/۰۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۷/۲۲)

چکیده

اهمیت بحث باطن قرآن از آن جهت است که اولاً بخشی از معانی و معارف قرآن مربوط به باطن آیات است و ثانیاً جاودانگی قرآن ارتباط وثیقی با باطن قرآن دارد. موضوع باطن قرآن، از زوایای مختلفی قابل بررسی است، اما اولین گام در این حیطه، شناخت چیستی باطن قرآن است که این امر، نه تنها در شناخت گستره و مراتب بطون قرآن مؤثر است، بلکه در آگاه شدن به روش صحیح تفسیر قرآن و برخورد صحیح با روایات تفسیری، نقش مهمی را ایفا می‌نماید. دانشمندان حوزه‌های مختلف علوم اسلامی در ادوار مختلف، تعاریف مختلفی از باطن قرآن ارائه داده‌اند، اما از احادیث برمی‌آید که باطن قرآن، معانی و مصادیق پنهان و ناآشکار آیات است و نیز معارفی است که در بدو امر از آیات برداشت نمی‌شود. نوشتار حاضر بر آن است که مفهوم‌شناسی باطن قرآن بر اساس روایات را مورد کنکاش قرار دهد. از این تحقیق حاصل می‌گردد که باطن قرآن در روایات به سه گونه مطرح گردیده است: مصادیق آیات، معانی گوناگون غیر آشکار از الفاظ آیات و معانی ژرف قرآن.

واژگان کلیدی: قرآن، بطن، ظهر، تأویل، روایات تفسیری.

* E-mail: pahlevan@ut.ac.ir (نویسنده مسئول)

** E-mail: ghfaez@ut.ac.ir

*** E-mail: khabiriabbas@gmail.com

طرح مسأله

برخورداری قرآن از مراتب متعدّد معنای ظاهر و باطن، از مبانی مهم در فهم و تفسیر قرآن است. ادلّه مختلف عقلی و نقلی بر ظاهر و باطن داشتن قرآن کریم دلالت دارند. شناخت چپستی باطن قرآن، هم در شناخت گستره معنای و معارف قرآن تأثیر دارد و هم در آگاه شدن به روش صحیح تفسیر باطن و هم در برخورد صحیح با روایات تفسیری. در این موضوع که باطن قرآن چیست و آیا از سنخ لفظ است یا معنا و یا غیر اینها، دانشمندان تعاریف مختلفی از باطن قرآن ارائه داده‌اند، اما از آنجا که باطن قرآن منشأ روایی دارد، شناخت چپستی باطن قرآن از منظر روایات، شایسته پژوهش است که مقاله حاضر به همین امر اختصاص دارد.

۱- معانی باطن قرآن

روایات به بیان معانی گوناگونی از باطن قرآن اشاره کرده‌اند که به بررسی یکایک آنها پرداخته می‌شود:

۱-۱) مصادیق جدید آیات در بستر زمان

در تعدادی از روایات، باطن قرآن به مصادیق جدید آیات در بستر زمان تعریف شده که از جمله آنها روایت زیر است:

امام باقر (ع) در پاسخ به سؤال حمران بن اعین درباره ظاهر و باطن قرآن فرمودند: «ظَهْرُهُ الَّذِي نَزَلَ فِيهِمُ الْقُرْآنُ وَ بَطْنُهُ الَّذِي عَمِلُوا بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ يَجْرِي فِيهِمْ مَا نَزَلَ فِي أَوْلِيكَ» (صدوق، ۱۳۶۱: ۲۵۹ و مجلسی، ۱۳۷۴ق، ج ۸۹: ۸۳)؛ «ظهر قرآن کسانی هستند که درباره آنها نازل شده است و باطن قرآن کسانی هستند که مانند آنها عمل می‌کنند، هر آنچه درباره آنها (افراد مورد نزول) جاری بوده است در مورد اینان نیز جریان دارد»^۱.

بر اساس این روایت، باطن قرآن با مصادیق آیات در طول زمان ارتباط دارد و از سنخ مفهوم نیست؛ به عبارت دیگر، نباید قرآن را به مصادیقی از آنها که هنگام نزول وجود داشته‌اند یا حوادثی که در عصر نزول اتفاق افتاده‌اند، منحصر کرد، بلکه آیات قرآن بر هر مصداق یا حادثه‌ای در طول زمان که از جهت یا جهاتی مشابه موارد عصر نزول باشد، قابل تطبیق هستند که گونه‌ای از باطن

قرآن محسوب می‌گردد. روایات بسیار دیگری نیز بر تطبیق قرآن بر مصادیق هر زمان اشاره کرده‌اند که برخی از آنها عبارتند از:

الف) امام باقر (ع) فرمود: «وَلَوْ أَنَّ آيَةَ إِذَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ أُولَئِكَ الْقَوْمُ مَاتَتِ الْآيَةُ لَمَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ وَ لَكِنَّ الْقُرْآنَ يَجْرِي أَوْلَهُ عَلَى آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ...» اگر بنا بود آیه‌ای که درباره قومی نازل شده، پس از مردن آن قوم بمیرد، از قرآن چیزی برجای نمی‌ماند، لیکن تا زمانی که آسمانها و زمین باقی است، سراسر قرآن در جریان خواهد بود...» (مجلسی، ۱۳۷۴ق، ج ۸۹: ۱۱۵؛ عیاشی، ۱۹۹۱م، ج ۱: ۱۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۹: ۱۷۶۹؛ همان، ۱۳۵۶، ج ۱: ۲۴؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۴۹).

ب) امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال ابوبصیر درباره آیه «...إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمودند: «رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْمُنذِرُ وَ عَلَى الْهَادِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ؟» «رسول خدا (ص) منذر است و علی (ع) [از مصادیق] هادی است. ای ابامحمد! آیا امروز هادی وجود دارد؟» ابوبصیر پاسخ داد: «بله، فدایت شوم از خاندان شما پیوسته هادی پس از هادی آمده تا امروز که هدایتگری به شما سپرده شده است». فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آيَةٌ عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ مَاتَ الْكِتَابُ وَ لَكِنَّهُ حَتَّى يَجْرِيَ فِيْمَنْ بَقِيَ كَمَا جَرَى فِيْمَنْ مَضَى؛ گفتیم: «امام فرمود: «ای ابامحمد! خدا تو را رحمت کند، اگر چنین بود که آیه‌ای برای مردی نازل می‌شد، سپس او می‌مرد، آیه نیز می‌مرد و قرآن نیز می‌مرد، لیکن قرآن زنده است و همانگونه که درباره گذشتگان جریان داشت، درباره آیندگان نیز جریان دارد» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۹۲-۱۹۱).

در ابتدای این روایت، امام صادق (ع) کلمه «هاد» در آیه را بر امام علی (ع) تطبیق کرده است و ابوبصیر نیز این واژه را بر فرد فرد ائمه (ع) تطبیق می‌کند، سپس امام (ع) علاوه بر تأیید گفته وی، علت جاری بودن قرآن در طول زمان را بیان کرده‌اند^۲.

ج) امام صادق (ع) فرمود: «إِنَّ الْقُرْآنَ حَتَّى لَمْ يَمُتْ وَ إِنَّهُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ يَجْرِي عَلَى آخِرِنَا كَمَا يَجْرِي عَلَى أَوْلِنَا: قرآن زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد و جاری است همانگونه که شب و روز در جریان است و همان‌طور که خورشید و ماه در جریان است و بر آخر ما جاری است همان‌گونه که بر اول ما جاری است» (مجلسی، ۱۳۷۴ق، ج ۳۵: ۴۰۴؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۳: ۲۳۱ و عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۴۸۴).

د) امام صادق (ع) فرمود: «تُقْرَأُ نَزَلَ فِي أَقْوَامٍ وَ هِيَ تَجْرِي فِي النَّاسِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: قَرَّانِ در مورد اقوامی نازل شده است و درباره مردم تا روز قیامت جریان دارد» (مجلسی ۱۳۷۴ق، ج ۶۶: ۵؛ برقی، بی تا، ج ۱: ۲۸۹).

ه) امام باقر (ع) می فرماید: «تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ مِنْهُ مَا كَانَ وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ يُعَدُّ ذَلِكَ تَعْرِفُهُ الْأُمَّةُ» (صقار، ۱۴۰۴ق: ۱۹۶ و مجلسی، ۱۳۷۴ق، ج ۸۹: ۹۸). ظاهراً این حدیث به ابعادی از معانی آیات قرآن اشاره دارد که در بستر زمان و مکان، بر مصادیق گوناگون صدق می کند. پاره‌ای از وجوه که در بستر نزول تحقق یافته، برای مخاطبان روشن است، اما پاره‌ای دیگر، مصادیق و مواردی است که در آینده درباره آیه تحقق می یابد.

و) امام باقر (ع) می فرماید: «يَا خَيْمَةُ الْقُرْآنِ نَزَلَ أَثْلَاثًا ثُلُثٌ فِيْنَا وَ فِي أَحْبَائِنَا وَ ثُلُثٌ فِي أَعْدَائِنَا وَ عَدُوِّ مَنْ كَانَ قَبْلِنَا وَ ثُلُثٌ سُنَّةٌ وَ مَثَلٌ وَ لَوْ أَنَّ الْآيَةَ إِذَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ أَوْلِيكَ الْقَوْمِ مَاتَتِ الْآيَةُ لَمَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ وَ لَكِنَّ الْقُرْآنَ يَجْرِي أَوْلُهُ عَلَى آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَتْلُونَهَا هُمْ مِنْهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ» (مجلسی، ۱۳۷۴ق، ج ۸۹: ۱۱۵؛ عیاشی، ۱۹۹۱م، ج ۱: ۱۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۹: ۱۷۶۹؛ همان، ۱۳۵۶، ج ۱: ۲۴ و بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۴۹).

این روایت و روایات مشابه آنکه بیان می کنند، بخش مهمی از قرآن (ربع و ثلث و ...) در مورد اهل بیت (ع) و بخش مهمی از آنها در مورد دشمنان ایشان است (ر.ک؛ کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۶۲۸ و عیاشی، ۱۹۹۱م، ج ۱: ۱۹)، از باب تعیین مصداق یا مصداق کامل آیات است؛ یعنی وقتی قرآن از مؤمنان، صالحان، شهدا و ... سخن می گوید، اهل بیت (ع) از برترین مصداق‌های این آیات هستند. از این روست که اهل سنت از ابن عباس حکایت کرده‌اند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إِلَّا وَ عَلَيَّ رَأْسُهَا وَ أَمِيرُهَا: رَسُولُ خِدا (ص) فرمود: خداوند هیچ آیه‌ای را نازل نکرد که در آن «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» باشد، مگر اینکه علی (ع) در رأس آن است» (سیوطی، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۲۵۱).

ضمناً در این روایت بعد از تقسیم قرآن به سه قسمت (در مورد اهل بیت (ع) و دشمنان آنها و سنت‌ها و مثال‌ها) بلافاصله به قاعده «جری» اشاره شده است و یادآوری گردیده که قرآن مخصوص زمان خاصی نیست و هر زمانی مصادیق جدید دارد. اما برخی نویسندگان و مفسران که به قاعده

«جری» مستفاد از کلام اهل بیت (ع) توجه نداشته‌اند، گمان کرده‌اند که آیات قرآن منحصر در این مصادیقی است که در روایات آمده است (ر.ک؛ حسینی غیائی، ۱۳۸۳: ۴۷، ۶۹ و ۱۸۴).

یکی از گونه‌های مهم روایات تفسیری، روایات تعیین مصداق است. با وجود اینکه مصداق از حوزه علم تفسیر بیرون است، اما در مباحث معناشناسی، جایگاه مهمی در تبیین و تمرکز معنا دارد و نمی‌توان تأثیر دلالت‌های برون‌زبانی^۳ را در فهم معنا نادیده گرفت. در واقع، دو گونه معناشناسی وجود دارد. از این دو، یکی به نظام معنایی زبان می‌پردازد و با دلالت‌های مفهومی سر و کار دارد و دیگری معنا را با توجه به تجربیات جهان خارج بررسی می‌کند و با دلالت‌های مصداقی درگیر است (صفوی، ۱۳۸۷: ۶۲). اهمیت مصداق در معناشناسی تا آنجاست که گاهی معنا به طور کامل با دلالت مصداقی مطابقت ندارد، اما این مصداق است که به مفاهیم شکل می‌دهد (همان: ۶۸).

به همین دلیل مفسران به رغم بی‌توجهی به مصداق در مباحث نظری، در بررسی واژه‌ها و جملات، ناگزیر به ارجاع به مصداق هستند. ذکر مصداق با شناختی که در مفاهیم عینی به وجود می‌آورد، دستیابی به مفاهیم انتزاعی را ممکن می‌سازد و الگوی کامل‌تری از روش فهم قرآن ارائه می‌دهد.

بسیاری از روایات گرد آمده در تفاسیر روایی، در پی تفسیر آیه نیست، بلکه در پی تطبیق آن بر برخی از مصادیق و در موارد فراوانی، تطبیق بر بارزترین مصداق آن است. بنابراین، اینگونه روایات هرگز گستره شمول و عموم آیه را محدود نمی‌کند و دست مفسر را در تطبیق آیه بر سایر مصادیق آن نمی‌بندد، بلکه آیه دارای معنای عام است و همچنان به عموم خود باقی است (جوادی آملی، ۱۳۸۳ق، الف، ج ۱: ۱۶۸).

جری قرآن اصطلاحی است که از کلام اهل بیت (ع) گرفته شده است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۴۲) و این ویژگی قرآن که «یَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» راز ماندگاری آن است (مجلسی، ۱۳۷۴ق، ج ۹۲: ۱۱۵). بنابراین، هرگز مورد نزول آیه‌ای، مخصوص آن نخواهد بود؛ یعنی آیه‌ای که درباره شخص یا اشخاص معینی نازل شده، در مورد نزول خود منجمد نشده است و هر موردی را که در صفات و خصوصیات با مورد نزول آیه شریک است، سرایت خواهد نمود و این همان است که در عرف روایات، «جری» نامیده می‌شود (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۲: ۴۲ و همان، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۶۷).

واژه «جری» در اصل به معنای حرکت منظم و دقیق در طول مکان است؛ مثل جریان آب یا جریان کشتی در دریا یا جریان خورشید (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۷۷). اگرچه بسیاری از

لغویان واژه «جری» را مقید به حرکت در مکان نکرده‌اند، بلکه آن را خلاف سکون دانسته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۰ق: ماده جری).

علامه طباطبائی بیش از صد بار در تفسیر المیزان از قاعده جری نام برده است و آن را جهت توسعه مصادیق و مفاهیم جدید قرآن، مهم دانسته است و می‌نویسد: «قرآن از نظر انطباق بر مصادیق و بیان حال آنها از وسعت و مجال خاصی برخوردار است و به مورد نزول اختصاص نداشته، بلکه در هر موردی که با مورد نزول از جهت ملاک متحد است، جاری می‌شود و این همان قاعده جری است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۶۷).

تطبیق آیات قرآن بر مصادیق، دامنه‌ای وسیع دارد و آیه‌ای از قرآن را نمی‌توان به مورد نزول آن اختصاص داد، بلکه با هر موردی که با مورد نزول آیه متحد و دارای همان ملاک باشد، قابل تطبیق است. این همان چیزی است که در روایات به «جری» قرآن تعبیر شده است. پس جری عبارت است از تطبیق مفاهیم برآمده از آیات بر دیگر مواردی که با آن همسان است، با تجرید آن از جزئیات مورد نزول (ر.ک؛ مجلسی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۳۴۵).

این روش اهل بیت (ع) است که آیات قرآن را بر هر موردی که قابل انطباق باشد، تطبیق می‌کنند، هر چند که ربطی به مورد نزول آیه نداشته باشد. عقل هم همین روش را صحیح می‌داند؛ چرا که قرآن به منظور هدایت همه انسان‌ها در همه ادوار نازل شده تا آنان را به سوی آنچه باید بدان معتقد باشند و آنچه باید بدان متخلّق گردند و آنچه باید به آن عمل کنند، هدایت کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۴۴).

علامه فضل‌الله به گونه دیگری به مبحث «جری و تطبیق» پرداخته است و برای توضیح جاودانگی قرآن و پیام‌دهی آن برای انسان‌ها در همیشه تاریخ، اعم از گذشتگان و آیندگان، راه و روش استیحاء از قرآن را پیشنهاد کرده است^۴ و می‌گوید: «تفسیرم را بدان دلیل «مِن وَحَى الْقُرْآن» نامیدم که در پی دستیابی به دلالت‌های اشاره‌ای آن است تا همیشه جاری باشد و پیام‌های آن، حال و آینده را تحت پوشش خود قرار دهد» (فضل‌الله، ۱۴۲۲ق: ۲۹۵). از نظر وی تمام روایاتی که درباره ظاهر و باطن قرآن و تعدد و تنوع لایه‌های معنایی آیات قرآن سخن می‌گویند، اشاره به دلالت‌های ایحایی دارد و نه تعدد دلالت‌ها و معناهای مستقل و همزمان که مستلزم تعدد وضع و نصب قرینه برای اراده بیش از یک معنا از لفظ می‌باشد (ر.ک؛ همان: ۱۸۷).

قاعده جری یکی از قواعد تفسیری است که موجب توسعه در مصادیق آیه می‌شود؛ به عنوان مثال، وقتی از امام صادق (ع) روایت شده است که «الصَّراطُ الْمُسْتَقِيمُ» یعنی «امیرالمؤمنین (ع)» (عیاشی، ۱۹۹۱ م. ج ۱: ۱۰)، این روایت، مصداق «صراط مستقیم» را در سوره حمد مشخص می‌کند؛ یعنی مقصود از مفهوم کلی آن را به صورت جزئی مشخص می‌کند. البته روشن است که تعیین مصداق صراط مستقیم و انطباق آن بر امام علی (ع) به معنای نفی مصادیق دیگر آیه - مانند پیامبر (ص) و ائمه دیگر - نمی‌شود، همانگونه که در برخی احادیث، همه ائمه (ع) به عنوان صراط مستقیم معرفی شده‌اند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ ق.، ج ۱: ۴۱).

اینکه در روایت درباره قرآن آمده است «يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» (حرّ عاملی، ج ۲۷: ۱۹۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۹: ۹۴ و بحرانی، ج ۱: ۴۶) می‌رساند که سیر و جریان قرآن، هم در تنزیل و هم در تأویل برقرار خواهد بود. جریانش در ناحیه «تنزیل»، انطباقی است که کلام به مصادیق خود پیدا می‌کند و این همان مطلبی است که در اصطلاح روایات، نامش را جری نهاده‌اند؛ مثلاً آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (التوبه/۱۱۹) به دلیل جری، از مخاطبان اولیه تجاوز کرده است و بر مؤمنان اعصار بعدی نیز منطبق می‌شود و آیاتی که در موضوع جهاد با کفار نازل شده، در جریان و سیر خود از آن تجاوز نموده است و بر جهاد با نفس هم تطبیق می‌کند. همچنین آیاتی که راجع به مذمت منافقان نازل گشته از مصداق اولی گذشته است و بر افراد فاسقی که در زمره مؤمنان هستند نیز تطبیق می‌شود و این نوع دیگر از انطباق است که از نوع نخست دقیق‌تر است (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق.، ج ۳: ۷۴).

از این کلام علامه طباطبائی برداشت می‌شود که دو گونه جری و تطبیق داریم:

الف) آن است که مفهومی عام از ظاهر آیه، بر مصادیق دیگر تطبیق داده شود. در این حالت، روایات درصدد بیان مصادیق و گاه برجسته‌ترین مصادیق آیه هستند. مثال‌هایی از این نوع جری و تطبیق به شرح زیر است:

۱- در مورد آیه «... فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ...» (آل‌عمران/۱۹۵) روایت شده است:

* امام باقر (ع): «نَزَلَتْ فِي الْمُهَاجِرِينَ وَ جَرَتْ فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُخِيفُوا» (مجلسی، ۱۳۷۴ق، ج ۲۴: ۲۲۷؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۳: ۸۸۹؛ فیض کاشانی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۳۸۱ و عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۵۰۲).

* امام باقر (ع): «نَزَلَتْ فِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ عَلِيٍّ وَ حَمَزَةَ وَ جَعْفَرَ وَ جَرَتْ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَجْمَعِينَ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۸: ۳۳۸؛ مجلسی، ۱۳۷۴ق، ج ۳۶: ۱۴۷-۱۴۶).

۲- در مورد آیه «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ...» (البقره/۱۲۱) از امام صادق (ع) روایت شده است که «مراد از «هم»، ائمه (ع) هستند» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۱۵).

علامه طباطبائی درباره این روایت می‌نویسد: «این از باب جری و انطباق بر مصداق کامل است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۶۲) و در جای دیگر بیان کرده است: «در تعدادی از روایات، این آیه بر علی (ع) و در برخی دیگر از روایات بر او و شیعیانش تطبیق داده شده است و این از باب جری است و نه تفسیر» (همان، ج ۱۹: ۴۰۲).

ب) آن است که با الغای خصوصیات آیه از ویژگی‌های مورد نزول، مفهومی عام، جامع و فراگیر از آیه، بر مصادیق دیگر تطبیق داده شود که این در واقع، فرآیند توسعه معنای لفظ از ظاهر آیه و انطباق آن بر مصادیق است.

مثال‌هایی از این نوع جری و تطبیق:

۱. در مورد آیه «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (الإسراء/۳۵) از امام کاظم (ع) روایت شده است: «منظور از «قسطاس مستقیم»، امام علی (ع) است» (مجلسی، ۱۳۷۴ق، ج ۲۴: ۱۸۷).

در اینجا با الغای خصوصیت از ترازوی مادی، هدف آن یعنی «وسیله ارزشگذاری» مد نظر قرار گرفته است و به عنوان یک قاعده کلی بیان شده است که «معیار ارزشگذاری، ترازوی مستقیم و عادلانه است» و این معیار ارزشگذاری می‌تواند همچون ترازوی دنیوی، مادی باشد و یا همچون انسان کامل - یعنی امام (ع) - که وسیله سنجش و معیار ارزشگذاری اعمال انسان‌ها هستند، معنوی باشد؛ به عبارت دیگر، آیه فوق در بدو نظر، مخصوص ترازوی مادی است، اما با الغای خصوصیت و اخذ قاعده کلیه، می‌تواند مصادیق جدیدی پیدا کند.

۲- در مورد آیه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس/۲۴) از امام صادق (ع) روایت شده است: «طعام در این آیه به معنای علم است و معنای آیه این می‌شود که انسان باید بنگرد که علم خود را از چه کسی فرا می‌گیرد» (مجلسی، ۱۳۷۴ق، ج ۲: ۹۶).

این بیان لطیف، معنا و تفسیر باطن آیه است... چون طعام دو قسم است: یکی طعام بدن و دیگری طعام روح و اگرچه مصداق بودن نان مثلاً برای طعام محسوس‌تر است، ولی مصداق بودن علم که غذای روح است، برای طعام دقیق‌تر است و اگر کسی اهل دقت باشد، می‌تواند طعام بودن علم را از این آیه استفاده کند... حاصل آنکه شمول آیه مزبور نسبت به علم که مصداق معنوی طعام است، برای آن است که در مفهوم طعام، آن معنای جامع و فراگیر که هم قابل انطباق بر مصادیق هستی و هم قابل انطباق بر مصادیق معنوی باشد، ملحوظ شده است؛ بنابراین، بعد از تحلیل معنای حدیث معلوم می‌شود که مفاد آن توجه به مفهوم جامع است... (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۳، ب: ۴۲۲).

۳- در مورد آیه «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ مَّن بَعْدَ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» (البقره/۲۵۳) روایت شده است:

* امام باقر (ع) فرموده‌اند: «آیه دلالت دارد بر اینکه اصحاب محمد (ص) هم از این کلیت مستثنی نبودند؛ یعنی ایشان هم بعد از رسول خدا (ص) دو دسته شدند: بعضی کافر و بعضی مؤمن» (کلینی، ج ۸: ۲۷۰).

* اصبح بن نباته نقل کرده است: «در روز جنگ جمل در خدمت امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب (ع) ایستاده بودم که مردی نزدش آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! این مردم تکبیر گفتند، ما هم گفتیم، آنها «لا اله الا الله» گفتند، ما نیز گفتیم. آنها نماز خواندند، ما هم خواندیم. پس چرا باید با آنها بجنگیم؟ حضرت فرمود: «بر سر این آیه می‌جنگیم که خدای متعال فرمود: «...تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ... وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ...» و ما از کسانی هستیم که بعد از پیامبران قرار داریم، «...وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ...» پس به حکم این آیه،

امت پیامبر اسلام هم بعد از آن جناب دو دسته شدند: کافر و مؤمن. ما دسته مؤمن و اینها کافر هستند» (عیاشی، ۱۹۹۱م، ج ۱: ۱۳۶).

علامه طباطبائی در مورد روایت دوم می‌نویسد: «این روایت دلالت دارد بر اینکه امیرالمؤمنین (ع) کفر در این آیه را به معنایی اعم از کفر خاص و اصطلاحی گرفته که در اسلام احکام خاصی دارد^۵، چون روایات بسیار بر آن دلالت دارد و همچنین از نظر تاریخ هم مسلم است که آن جناب با مخالفان خود معامله کفار مشرک و حتی معامله اهل کتاب و نیز معامله اهل رده نمی‌کرده است. پس راهی نمی‌ماند جز آنکه بگوییم آن حضرت آنها را طبق [تفسیر] باطن، کافر می‌دانسته است و نه [تفسیر] ظاهر قرآن. از این رو بارها می‌فرمود: من با این مخالفان بر سر تأویل می‌جنگم، نه بر سر تنزیل» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۳۲۳).

علامه طباطبائی در موارد مشابه دیگری از روایات که در آنها ایمان و کفر، به ایمان و کفر به ولایت تفسیر شده، بر این نظر است که اینها همگی ناظر به بطن آیات است و تفسیر ظاهر آیات محسوب نمی‌شود (ر.ک؛ همان، ۱۳۷۲: ۴۲). در واقع، در این روایات، الفاظ ایمان و کفر از آنچه ظاهر آیه بر آن دلالت داشته‌اند، توسعه معنایی داده‌اند و از آنها مفهوم عام، جامع و فراگیر قصد شده است و آنگاه این مفهوم عام بر ایمان و کفر به ولایت ائمه (ع) تطبیق داده شده‌اند.

لازم به تذکر است که نباید باطن قرآن را فقط منحصر به مصادیق جدید آیات دانست؛ چرا که در غیر این صورت، اشکال ناسازگاری این تعریف با انحصار مراد برخی از آیات ایجاد می‌گردد. در واقع، هرچند برخی از عبارات قرآن این قابلیت را دارند که به صورت عناوینی عام درآیند و به مصادیق تطبیق داده شوند، اما بر اساس پاره‌ای از روایات، مراد از برخی از عناوین عام در آیات، تنها اهل بیت (ع) هستند و از این رو، نمی‌توان قاعده جری و تطبیق را در آن عناوین پیاده کرد و آنها را بر مصادیق دیگر تطبیق داد. به عنوان مثال، طبق روایات، تنها مصادیق «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» در آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ...» (العنکبوت/۴۹) اهل بیت (ع) دانسته شده‌اند. امام صادق (ع) درباره این آیه فرمودند: «إِيَّانَا عَنِي» (صقار، ۱۴۰۴ق: ۲۰۴) و در دو حدیث جداگانه درباره مراد از این عنوان فرموده‌اند: «هُمْ الْأَئِمَّةُ خَاصَّةً» (حرر عاملی، ج ۲۷: ۱۸۰ و صقار، ۱۴۰۴ق: ۲۰۷). همچنین در حدیث دیگری ابوبصیر از امام باقر (ع) درباره مصادیق این عنوان می‌پرسد و امام پاسخ می‌دهند: «جز ما چه کسان دیگری می‌توانند مصادیق آن باشند؟» (صقار:

(۲۲۵) و درست همین پاسخ را در پرسش راوی دیگری از امام صادق (ع) می‌توان مشاهده کرد (همان).

در برخی از روایات به انحصار برخی از عناوین در قرآن به اهل بیت (ع) تأکید شده است و عبارتهایی مانند «إِنَّا عَنِّي» یا «إِنَّا عَنِّي خَاصَّةً»^۷ در آنها به کار رفته است.^۸

۲-۲) معانی گوناگون غیر آشکار از الفاظ آیات

تعدادی از روایات، باطن قرآن را به معانی گوناگون غیر آشکار از الفاظ آیات تعریف کرده‌اند که از جمله آنها روایتی است که جابر بن یزید جعفی نقل کرده که از امام باقر (ع) از تفسیر قرآن پرسیدم و ایشان به من پاسخ دادند. (بعدها) برای بار دوم آن سؤال را مطرح کردم و ایشان به من پاسخ دیگری داد. به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم، پیش از این به این سؤال به گونه دیگری به من پاسخ داده بودید! ایشان فرمود: «یا جابر! إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنًا وَ لِلْبَطْنِ بَطْنٌ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ... ای جابر! قرآن بطنی دارد و برای بطن نیز بطنی است و ظهری دارد و برای ظهر نیز ظهری است...» (مجلسی، ۱۳۷۴ق، ج ۸۹: ۹۱؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷: ۱۹۲ و برقی، بی‌تا، ج ۲: ۳۰۰).

بر اساس این روایت، لایه‌های فهم قرآن، همسان بطون آن است که تفسیرهای متعدّد می‌پذیرد. از عبارتهای «لِلْبَطْنِ بَطْنٌ» و «لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ» در این روایت برمی‌آید که هم تفسیر ظاهر قرآن و هم تفسیر باطن قرآن، ذومراتب هستند؛ به عبارت دیگر، این عبارات اشاره دارند به ارتباط طولی مفاهیم قرآن، چه در مرتبه ظاهر و چه در مرتبه باطن.

از روایت فوق برمی‌آید که ظاهر و باطن دو امر نسبی هستند. به این معنا که هر ظاهری نسبت به ظاهر خودش باطن، و نسبت به باطن خود ظاهر است. (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۷۳).

علامه طباطبائی علت انتخاب دو شیوه بیانی ظاهر و باطن قرآن را تفاوت افهام، انس انسان‌ها با مادیات، شمول احکام دین نسبت به همه انسان‌ها اعم از زن و مرد، حفظ معارف عالیه از خطر تحریف و جنبه مثل گرفتن بیانات قرآن نسبت به بطون و معارف عالیه می‌داند. (همان، ۱۳۷۲: ۳۱-۳۲). ایشان در تفسیر المیزان با ذکر مثال‌های قرآنی و روایی، این نظریه را بسط داده، از آن نتیجه گرفته است که معانی قرآن بر حسب اختلاف مراتب و مقامات مخاطبان آن دارای مراتب مختلف است (ر.ک؛ همان، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۸۵).

در قرآن کریم محدودیت قرار گرفتن معانی متعدّد در ورای الفاظ ثابت وجود ندارد؛ چرا که این محدودیت، یا از ناحیه زبان محاوره است یا از ناحیه اراده گوینده و یا از ناحیه ذهن مخاطب که هیچ یک از اینها درباره قرآن وجود ندارد.^۱

گاه احادیث ائمه (ع) در مورد هر یک از آیات قرآن، به ظاهر با یکدیگر ناسازگارند، اما در واقع، آن احادیث، به تبیین وجوه مختلف آیه برمی گردند. حماد بن عثمان همین موضوع را از امام صادق (ع) سؤال نموده که متن پرسش و پاسخ به این گونه است: «به امام صادق (ع) عرض کردم که روایات شما گوناگون به ما می رسد. امام (ع) فرمود: قرآن بر هفت حرف نازل شده است، کمترین رسالتی که بر دوش امام قرار دارد آن است که بر هفت وجه از وجوه قرآن فتوا دهد و آنگاه این آیه را خواند: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (ص/۳۹) «(قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۱۳).

این روایت یکی از عوامل به ظاهر ناسازگاری روایات تفسیری یک آیه را ذو وجوه بودن قرآن معرفی کرده است. برای تبیین بیشتر اینکه چگونه ذکر وجوه گوناگون برای یک آیه، اختلاف بیانی در روایات را به وجود می آورد، به یک نمونه از این روایات اشاره می شود: «حمران بن اعین نقل کرده که از امام باقر (ع) در مورد آیه «...مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...» (المائدة/۳۲) پرسیدم که معنی این آیه چیست و چگونه کشتن یک نفر مانند کشتن تمام انسان هاست؟! امام (ع) در پاسخ فرمود: «قاتل یک انسان در جایی از دوزخ جای می گیرد که شدت عذاب آن به همان اندازه است که اگر تمام مردمان را کشته بود» (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۴۶۳). اما در روایت سماعه از امام صادق (ع) نقل شده است: «... هر گاه کسی شخصی را از هدایت خارج کند و به گمراهی بکشد، گویی او را کشته است و اگر او را از گمراهی به مسیر هدایت سوق دهد، او را زنده کرده است» (همان، ج ۱: ۴۶۳).

در روایت اول، واژه «قَتَلَ» در آیه به معنای «کشتن»، و در روایت دوم به معنای «گمراه کردن» تفسیر شده که در ظاهر ناهمسان به نظر می رسند. اما اگر به روایت دیگری که در تفسیر آیه است، توجه شود، معلوم می گردد که چگونه هر دو روایت می تواند تفسیر آیه باشد و چه بسا وجوه دیگری نیز می تواند جزء مفهوم و معنای آیه قرار گیرد: «فضیل بن یسار می گوید: درباره قول خداوند در قرآن که «...مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...» (المائدة/۳۲) از امام باقر (ع) پرسش کردم.

امام (ع) در پاسخ فرمود: یعنی کسی را از سوختن و غرق شدن نجات دهد. گفتم اگر او را هدایت کند، چگونه است؟ امام (ع) فرمود: آن تأویل برتر آیه است» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۶۸)^{۱۱}.

اینکه از ائمه (ع) تفسیرهای گوناگونی برای آیات نقل شده که برخی به ظاهر و برخی به باطن قرآن اشاره دارد، می‌تواند علل مختلف داشته باشد که موارد زیر از جمله آنها است:

الف) بیان وجوه مختلف تفسیر هر آیه که برخی مربوط به ظاهر آیه و برخی مربوط به باطن آن هستند.

شریف رضی در شرح یکی از روایت‌های ظاهر و باطن قرآن، ذو وجوه بودن قرآن را یکی از ابعاد باطن قرآن دانسته است و در این باره به روایت امام علی (ع) که «فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وَجُوهِ» (نهج‌البلاغه/ ن ۷۷ و مجلسی، ۱۳۹۷ق، ج ۲: ۲۴۵) استناد جسته است (ر.ک؛ شریف رضی، ۱۴۰۲ق: ۲۵۱).

علامه مجلسی در جمع بین دو دسته روایات که دسته اول، «أَجَلَ مُسَمًّى» در آیه «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ...» (المائدة/ ۲) را به قضای محتوم و غیر قابل تغییر، و دسته دوم که آن را اجل قابل تغییر و بدپذیر معرفی کرده‌اند، احتمال‌هایی را ذکر کرده که یکی از آنها این است که یکی از این دو نوع تفسیر از آیه، بیان‌کننده باطن آیه است (ر.ک؛ مجلسی، ۱۳۹۷ق، ج ۴: ۱۱۷).

ب) بیان معنای آیات توسط معصوم (ع) متناسب با میزان فهم مخاطبان

ائمه (ع) ضمن بیان اینکه روایات ایشان در هر دو حوزه تبیین ظاهر و باطن قرآن است، بر این نکته تأکید کرده‌اند که متناسب با میزان فهم و سعه وجودی مخاطبان، به بیان معانی ظاهر و باطن قرآن پرداخته‌اند. روایت زیر از عبدالله بن سنان به همین امر اشاره دارد: «خدمت امام باقر (ع) شرفیاب شدم و عرضه داشتم: خدا مرا فدایت کند! معنای این قول خدای، عز و جل، که «تُمْ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمَ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ...» (الحج/ ۲۹) چیست؟ فرمود: گرفتن شارب و چیدن ناخن‌ها و مانند اینها. گفتم: فدایت شوم! پس چگونه است که ذریح محاربی از شما برای من روایت کرد که فرموده‌اید: «تُمْ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمَ» دیدار امام است و «وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ» انجام دادن این مناسک است! امام (ع) فرمود: ذریح راست گفته است و تو نیز راست گفتی. قرآن ظاهری دارد و باطنی، و

چه کسی تحمل می کند آنچه را که ذریح (از ظاهر و باطن قرآن) تحمل می کند؟» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۵۴۹؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۴۸۶؛ همان، ۱۳۶۱: ۳۴۰؛ مجلسی، ۱۳۹۷ق، ج ۲۴: ۳۶۱-۳۶۲).

این روایت اشاره دارد که برخی از بیانات معصومان (ع) درباره قرآن، تبیین ظاهر قرآن است و برخی تبیین باطن قرآن. معصوم (ع) نیز متناسب با میزان فهم و گنجایش مخاطبان، معانی ظاهر و باطن قرآن را برای آنها بیان می کند.

آیت الله جوادی آملی درباره این روایت بیان کرده است که قرآن ظاهری دارد که «تُمْ لِيُقْضُوا» بر اساس ظاهر، به معنای اصلاح ظاهری بدن است و باطنی دارد که بر اساس آن، معنای این عبارت، اصلاح باطن و درون انسان است که با لقای امام (ع) حاصل می شود و چون هر سؤال کننده ای نمی تواند اسرار قرآن و معارف باطن آن را تحمل کند، لذا [ائمه فرموده اند که] قرآن را برای هر کس به قدر توانش تفسیر می کنیم و ذریح از حاملان اسرار قرآن است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۳، ب: ۳۷۵).

در برخی روایات به صراحت اشاره شده است که معصومان (ع) با توجه به میزان فهم و استعداد مخاطبان به آنان پاسخ می دهند. از جمله آنها روایت زیر است:

«از عبدالله بن سلیمان نقل است که از امام صادق (ع) راجع به امام (معصوم) پرسیدم که آیا خداوند (انجام کارها را) به او تفویض کرده است؛ چنان که به سلیمان بن داوود تفویض کرده بود؟ امام (ع) فرمود: آری، و دلیل آن این است که مردی از ایشان سؤالی پرسید و آن حضرت جوابش را گفت. سپس دیگری همان سؤال را پرسید و ایشان جوابی بر خلاف جواب اوّل گفت، باز شخص دیگری همان سؤال را پرسید و ایشان جوابی بر خلاف آن دو جواب گفت. سپس فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أُعْطِيَ بَغَيْرِ حِسَابٍ» و اینچنین است در قرائت علی (ع)^{۱۲} «گفتم: أَصْلَحَكَ اللهُ! آیا هنگامی که امام پاسخ طرف را می گوید، او را می شناسد (که هر یک را مطابق فهم و استعدادش پاسخ می گوید)؟ امام فرمود: سبحان الله! مگر قول خداوند را نشنیده ای که «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» (الحجر/۷۵) و ایشان همان ائمه (ع) هستند، «وَ إِنَّهَا لَبَسَبِيلٍ مُّقِيمٍ» که هیچ گاه از این مسیر خارج نمی شوند. سپس به من فرمود: آری، وقتی امام دیده به مردی افکنند، او را می شناسد و رنگ او تشخیص می دهد (یعنی میزان قابلیت و استعداد او را می فهمد یا از رنگ

رخساره راز درونش را درک می‌کند) و اگر سخن او را از پشت دیوار هم بشنود، او و شخصیت او را می‌شناسد. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ» (الروم/۲۲) و آنها دانشمندان (ائمّه (ع)) هستند. پس امام هر امری را که بشنود و به زبان آید، می‌فهمد، چه گوینده اهل نجات باشد و چه سرانجامش هلاکت باشد. از این جهت است که به مردم آنگونه پاسخ می‌دهد (یعنی چون امام از طرز گفتار مردم مقدار فهم و استعداد و ایمان و کفر آنها را می‌فهمد و درجه آمادگی و پذیرش آنها را تشخیص می‌دهد، از این جهت هر کس را به نوعی خاص پاسخ می‌گوید) « (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۳۹-۴۳۸).

ج) بیان تطبیق آیات بر مصادیق مختلف

برخی روایات به بیان مصادیق مختلف آیات در طول زمان پرداخته‌اند که در واقع تفسیرهای مختلفی از هر آیه ارائه داده‌اند. این روایات، بیان‌کننده بخشی از بطن قرآن هستند که در قسمت «۲-۱». مصادیق جدید آیات در بستر زمان» از همین مقاله به تبیین این قسم از بطن قرآن پرداخته شده است.

۲-۳) معانی ژرف و غیر ابتدایی الفاظ قرآن

در پاره‌ای از روایات در باب ظاهر و باطن، بطن قرآن به مفهوم معانی عمیق و غیر ابتدایی الفاظ قرآن گرفته شده است. از امام علی (ع) روایت است: «مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا أَرْبَعَةٌ مَعَانٍ: ظَاهِرٌ وَ بَاطِنٌ وَ حَدٌّ وَ مَطْلَعٌ، فَالظَّاهِرُ التَّلَاوَةُ وَ الْبَاطِنُ الْفَهْمُ وَ الْحَدُّ هُوَ الْأَحْكَامُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْمَطْلَعُ هُوَ مُرَادُ اللَّهِ مِنَ الْعَبْدِ بِهَا: هِيَ آيَةُ [از قرآن] نِسْتِ مَكْرَ أَنْكَه دَارَى چَهَار مَعْنَاست: ظَاهِر، بَاطِن، حَدٌّ وَ مَطْلَع. ظَاهِر، هَمَان تَلَاوَتِ الْقُرْآنِ، بَاطِن، فَهْمُ أَنْ هُوَ حَدٌّ، هَمَان أَحْكَامُ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ مَطْلَعُ هَمَانِ چِيزِی است که خداوند با آن آیه از بنده‌اش می‌خواهد» (مجلسی، ۱۳۹۷ق، ج ۸۹: ۸۳؛ فیض کاشانی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۲۹ و زرکشی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۳۰).

علامه طباطبائی در تعبیر امام علی (ع) که «فَالظَّاهِرُ التَّلَاوَةُ» دَقَّتِ خَاصَّتِی مَبْدُولِ دَاشْتِه و می‌نویسد: مراد از تلاوت در این حدیث، مدلول ظاهری لفظ است؛ به این دلیل که امام (ع) تلاوت را از جمله معانی آیه برشمرده است. بنابراین، مقصود از فهم در تفسیر باطن، آن معنایی است که

درون معنای ظاهری، نهفته و ناآشکار است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۹۷ق، ج ۳: ۷۳).

ایشان درک معانی باطنی را متناسب با میزان فهم افراد می‌داند و می‌نویسد: «معانی باطنی آیات - به ویژه اگر آنها را لوازم معنی بدانیم - مدلول‌های لفظ هستند که بر حسب میزان قوت و ضعف شنونده متدبّر، تفاوت دارند... در معارف بلند و مسایل دقیق، تفاوت فهم‌ها از نظر تقوا و طهارت نفس نیست، بلکه به لحاظ تیزفهمی و کندفهمی تفاوت پیدا می‌کنند... و هر معنایی مخصوص به افق و مرتبه‌ای از فهم و درک است» (همان: ۴۸). وی درباره نقش عمل صالح و مراتب آن در درک بطون قرآن یادآور می‌شوند که هر درجه از عمل صالح با درجه خاصی از معرفت همراه است و لازمه اختلاف این مراتب آن است که آنچه اهل یک مرتبه تلقی می‌کنند و می‌پذیرند، غیر آن چیزی باشد که اهل مرتبه دیگر تلقی می‌کنند؛ یا بالاتر از آن است یا پایین‌تر (ر.ک؛ همان: ۶۶-۶۷).

نهاوندی از روایت فوق برداشت کرده که مراد از «الباطن الفهم»، فهم علوم فراوانی است که در پس ظاهر متن قرار دارد (ر.ک؛ نهاوندی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۲۸). مناوی نیز معتقد است ظاهر قرآن همان است که تلاوت می‌شود و بطن قرآن، فهم آن است (مناوی، ۱۴۲۲ق، ج ۳: ۷۱).

سیوطی در *تفان فصلی* را به ظاهر و باطن قرآن اختصاص داده است. وی شش وجه را در معنای ظاهر و باطن بیان کرده است و خود به معنای ششم که ظاهر قرآن، تلاوت و باطن آن فهم است، میل کرده است (ر.ک؛ سیوطی، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ۲۳۶). زرکشی در بیان معنای ظاهر و باطن، فقط به یک وجه بسنده کرده است و آن همین وجه ششمی است که در کلام سیوطی دیده می‌شود (ر.ک؛ زرکشی، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۶۷).

زرقانی باطن قرآن را همان فهم قرآن دانسته است (ر.ک؛ زرقانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۴۳۹). سهل بن عبدالله تستری نیز سخنی مشابه همین سخن دارد (ر.ک؛ تستری، ۱۴۲۳ق: ۱۶). شاطبی بطن قرآن را به فهم مراد خداوند تعریف کرده است (شاطبی، ۱۳۲۳ق، ج ۳: ۲۴۷). قاسمی نیز همین نظر را پذیرفته است (ر.ک؛ قاسمی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۴۰). ذهبی نیز بر آن است که ظاهر قرآن، فهم معنای الفاظ قرآن است و باطن آن، فهم مراد خداوند است که در ورای ظاهر الفاظ نهفته است (ر.ک؛ ذهبی، ج ۲: ۳۵۸) وی تأکید کرده است که تمام آنچه در فهم ظواهر الفاظ قرآن نقش دارد، داخل در ظاهر است؛ همچون مسائل ادبی و بلاغی و... اما این برای فهم باطن قرآن کافی نیست،

بلکه باید نوری از جانب خدا به دل کسی بتابد که در پرتو آن، بصیرت نافذ و سلامت تفکر یابد. معنای این سخن آن است که تفسیر باطن، امری بیرون از مدلول لفظ نیست، بلکه ریشه در الفاظ و کلمات دارد (ر.ک؛ همان: ۳۵۷). لذا وی برای صحت معنای باطنی دو شرط ذکر می‌کند: اول اینکه معنای باطنی باید طبق اقتضای ظاهری آیه باشد؛ یعنی طبق لسان عربی باشد. دوم اینکه شاهدی (نص یا ظاهر) در جای دیگر قرآن داشته باشد (ر.ک؛ همان: ۳۵۸-۳۵۷).

چه بسا منظور از هفت بطن قرآن که در روایات آمده است، سطوح معرفتی و مراتب فهم قرآن باشد که در این صورت، واژه هفت ممکن است عدد واقعی باشد و یا عدد کثرت باشد که شامل ده‌ها و صدها بطن گردد.

نتیجه‌گیری

در تعریف باطن قرآن می‌توان گفت که باطن قرآن، معانی و مصادیق پنهان آیات است که بخشی از آن، این قابلیت را دارد که همه مخاطبان قرآن به تناسب میزان فهم و تدبیر در قرآن به آن دست یابند، اما علم داشتن به بخش عمده باطن قرآن مختص ائمه (ع) است. این تعریف هم با معنای لغوی واژه باطن تناسب دارد^{۱۳} و هم با روایات باطن و مشخصاتی که در آن روایات برای باطن قرآن بیان شده مطابقت دارد و با هیچ یک از روایات باطن، ناسازگار نیست. ذکر دو واژه «معانی» و «مصادیق» در این تعریف، بدین لحاظ است که روایاتی که به بیان بواطن آیات پرداخته‌اند، برخی به بیان معانی و مفاهیم آیات و برخی به تعیین مصادیق آیات پرداخته‌اند. این تعریف با روایاتی که همه قرآن را دارای بطن دانسته‌اند و بین باطن و ظاهر قرآن تفکیک قائل شده‌اند، سازگار است^{۱۴}، چرا که این تعریف با آوردن قید «پنهان»، بین معنای ظاهر و باطن آیات، تمایز ایجاد کرده است. مقصود از پنهان بودن معنای باطن قرآن این است که این معانی، نوعی خفا از ظاهر قرآن را به همراه دارند، در حالی که ظاهر قرآن، آن قسم از معارفی است که از نگاه اول به آیات، به ذهن متبادر می‌شود و آیات قرآن بر مبنای قواعد ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره بر آن دلالت آشکار دارد و برای هر کس که به این قواعد و اصول آگاه باشد، قابل فهم است. همچنین آوردن این عبارت در این تعریف که «این قابلیت را دارد که همه مخاطبان قرآن به تناسب میزان فهم و تدبیر در قرآن به آن دست یابند»، به این جهت است که بخشی از باطن قرآن، از سنخ معانی است که بر اساس تدبیر در آیات به دست می‌آید^{۱۵}. همچنین این قید اشاره دارد به معنایی که در روایت حمران بن اعین^{۱۶} و مانند آن آمده است که جریان و شمول آیات نسبت به مصادیق جدید را بیان می‌کند

که شناخت برخی از این مصادیق، قابل فهم برای عموم مخاطبان قرآن است. آوردن عبارت «علم داشتن به بخش عمده باطن قرآن مختص ائمه (ع) است» در این تعریف نیز به معنایی که در روایت فضیل بن یسار بیان شده^{۱۷}، نظر دارد. یعنی بخشی از باطن قرآن، فوق فهم افراد عادی و منحصر به معصومان (ع) است و سایر مردم به خودی خود به آن علم ندارند، مگر اینکه از طریق اهل بیت (ع) این معارف را دریافت کنند.

پی‌نوشت‌ها

۱- این روایت با کمی تغییر در الفاظ نیز نقل گردیده است: «حمران بن أعین از امام باقر (ع) نقل کرده است: «ظَهَرُ الْقُرْآنِ الَّذِينَ نَزَلَ فِيهِمْ وَ بَطْنُهُ الَّذِينَ عَمِلُوا بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ: ظَهَرُ قُرْآنِ كَسَانِي هَسْتَنْد كِه قُرْآنِ دِرْبَارَةُ آنْهَا نَازِلْ شَدِهْ اسْتِ وَ بَطْنِ آنْ، كَسَانِي هَسْتَنْد كِه مَانَنْدِ آنْآنِ عَمَلِ مِي كَنْنَنْدِ» (مجلسی، ۱۳۷۴ق، ج ۸۹: ۹۴؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۴۶؛ فیض کاشانی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۲۹ و عیاشی، ۱۹۹۱م، ج ۱: ۱۱).

۲- دلیلی که امام صادق (ع) برای جری قرآن بیان کرده‌اند، در پاسخ به پرسشی که عبدالرحیم القصیر از امام باقر (ع) دارد نیز بیان گردیده است (ر.ک؛ مجلسی، ۱۳۷۴ق، ج ۳۵: ۴۰۴ و بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۳: ۲۳۱).

۳- دلالت برون‌زبانی در اصل به رابطه میان واحدهای زبان نظیر واژه و جمله از یک سو و مصداق‌های جهان خارج از زبان از سوی دیگر اشاره دارد. چنین معنایی ما را از زبان بیرون می‌برد و به مصداق‌های جهان خارج می‌کشاند. به همین دلیل، دلالت لفظ بر مصداق را دلالت برون‌زبانی می‌نامند (صفوی، ۱۳۸۷: ۶۱).

۴- برای آشنایی با دلالت استیحائی و مبنای استیحاء قرآن از منظر علامه فضل‌الله؛ ر.ک؛ ابراهیمی، ۱۳۹۰: ۲۵۹-۲۵۲

۵- در واقع، علامه طباطبائی با ذکر این جمله که «امیرالمؤمنین (ع) کفر در این آیه را به معنایی اعم از کفر خاص و اصطلاحی گرفته که در اسلام احکام خاصی را دارد»، به مفهوم عام و جامعی از لفظ کفر اشاره کرده است. منظور این است که در روایت دومی که ذیل آیه ۲۵۳ از سوره بقره ذکر

گردید، امام علی (ع) این مفهوم عام از لفظ کفر را تعیین مصداق، و آن را بر سپاه دشمن در جنگ جمل تطبیق نموده‌اند.

۶- این عبارت در روایت‌های زیادی به کار رفته است (به عنوان نمونه، ر.ک؛ کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۹ و ۲۷۶؛ طوسی، ۱۴۱۶ق: ۴۰۹؛ مجلسی، ۱۳۷۴ق: ج ۲: ۳۱۲ و ج ۲۲: ۴۴۱؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۱: ۳۳۳؛ ج ۲: ۱۰۰؛ صفار، ۱۴۰۴ق: ج ۳۱؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ج ۱: ۴۹۷ و ج ۲: ۲۶۳؛ فیض کاشانی، ۱۳۵۶، ج ۳: ۷۷ و ج ۴: ۱۲۰؛ عیاشی، ۱۹۹۱م: ج ۱: ۵۹ و فرات کوفی، ۱۴۱۰ق: ۲۷۵).

۷- در برخی از روایات این عبارت به کار رفته است (ر.ک؛ کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۹۰، ۱۹۱ و ۲۷۶؛ مجلسی، ۱۳۹۷ق: ج ۱۶: ۳۵۷ و ج ۲۳: ۲۹۰؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۲: ۱۰۵؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ج ۱: ۴۹۷ و فیض کاشانی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۴۶۲).

۸- روشن است که در این دو عبارت، تقدیم ضمیر منفصل منصوبی برای افاده حصر است.

۹- البته در اینجا منظور، استعمال لفظ در بیش از یک معنا به طوری که آن معانی در عرض یکدیگر باشند، نیست. اگرچه برخی معتقدند که مقصود از باطن قرآن، معانی مختلفی است که از استعمال لفظ در بیش از یک معنا به دست می‌آید (برای آگاهی بیشتر، ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۵۰-۱۴۷).

۱۰- برای مطالعه استدلال عدم محدودیت قرآن از ناحیه زبان محاوره، ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴ق: ج ۸: ۱۲۶؛ نیز استدلال عدم محدودیت قرآن از ناحیه ذهن و اراده متکلم و مخاطب آن: ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۳، ب: ۲۳۰.

۱۱- روایت دیگری که به لایه‌های گوناگون تفسیر یک آیه اشاره کرده است، روایت عمر بن مریم از امام صادق (ع) است. وی می‌گوید: از امام صادق (ع) درباره آیه «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ...» پرسش کردم، امام (ع) فرمود: «مِنْ ذَلِكَ صَلَاةُ الرَّجِيمِ وَ غَايَةُ تَأْوِيلِهَا صَلَاتُكَ إِيَّانَا: از جمله معانی آن صلوة رحم است و نهایت تأویل آیه، پیوند تو با ما است» (مجلسی، ۱۳۹۱ق: ج ۲۳: ۲۶۸؛ نوری، ۱۴۱۹ق: ج ۱۵: ۲۳۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۳: ۲۴۷؛ عیاشی، ۱۹۹۱م: ج ۲: ۲۰۸). در این

روایت، هم به یکی از سطوح آغازین معنای آیه، یعنی صلۀ رَحِم و هم به یکی از مراتب نهایی آن، یعنی پیوند با امام (ع) اشاره شده است.

۱۲- در روایت حفص از عاصم به جای «أَعْطِي»، «أَمْسِكْ» است.

۱۳- چرا که بطن در برابر ظَهر است و برای هر امر مخفی و غامض به کار می‌رود، ولی ظَهر برای هر امر آشکاری به کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۱ق: ۴۹)، بطن هر چیزی جوف و درون آن است (ابن منظور، ج ۱: ۴۳۳) و «بَطْن» به «خَفِي» و باطن به پنهان معنا شده است (مصطفی و دیگران، ۱۳۸۴: ۶۲).

۱۴- از جمله آنها روایات زیر است:

* ابولبید بحرانی نقل کرده است که شخصی نزد امام باقر (ع) آمد و از تفسیر آیه‌ای سؤال نمود و امام (ع) به وی پاسخ داد. هنگامی که آن فرد از مجلس بیرون رفت، حضرت به من فرمود: «هَذَا تَفْسِيرُهَا فِي ظَهْرِ الْقُرْآنِ أَفَلَا أُخْبِرُكَ بِتَفْسِيرِهَا فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ قُلْتَ وَ لِلْقُرْآنِ بَطْنٌ وَ ظَهْرٌ فَقَالَ نَعَمْ، إِنَّ لِكِتَابِ اللَّهِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَ مَعَانِي وَ نَاسِخًا وَ مَنْسُوخًا وَ مُحْكَمًا وَ مُتَشَابِهًا وَ سُنَنًا وَ امْتِثَالًا وَ فَضْلًا وَ وَضْلًا وَ أَحْرَفًا وَ تَضْرِيْفًا: این تفسیر آیه در ظَهر قرآن است، آیا نمی‌خواهی تو را از تفسیر آن در بطن قرآن باخبر کنم؟ گفتم مگر قرآن دارای بطنی و ظهری است؟ امام (ع) فرمود: آری، کتاب خدا دارای ظاهر و باطن و معانی و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و سنن و امثال و فصل و وصل و احرف و تصریف است» (مجلسی، ۱۳۷۴ق، ج ۸۹: ۹۰؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ۵۱۷ و برقی، بی‌تا، ج ۱: ۲۱۷).

* از جابر بن یزید جعفی نقل است: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ شَيْءٍ مِنْ التَّفْسِيرِ فَأَجَابَنِي ثُمَّ سَأَلْتُهُ عَنْهُ ثَانِيَةً فَأَجَابَنِي بِجَوَابٍ آخَرَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كُنْتَ أَجَبْتَنِي فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِجَوَابٍ غَيْرِ هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ فَقَالَ يَا جَابِرُ! إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنًا وَ لِلْبَطْنِ بَطْنٌ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ...» (مجلسی، ۱۳۹۷ق، ج ۸۹: ۹۱؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷: ۱۹۲ و برقی، بی‌تا، ج ۲: ۳۰۰).

* از امام علی (ع) روایت است: «مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا أَرْبَعَةٌ مَعَانٍ: ظَاهِرٌ وَ بَاطِنٌ وَ حَدٌّ وَ مَطْلَعٌ، فَالظَّاهِرُ التَّلَاوَةُ وَ الْبَاطِنُ الْفَهْمُ وَ الْحَدُّ هُوَ الْأَحْكَامُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ الْمَطْلَعُ هُوَ مُرَادُ اللَّهِ مِنَ الْعَبْدِ بِهَا» (مجلسی، ۱۳۹۷ق، ج ۸۹: ۸۳؛ فیض کاشانی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۲۹؛ زرکشی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۳۰).

* امام صادق (ع) از پدرانیش از پیامبر (ص) نقل می‌کند: «فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْغِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ؛ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفِّعٌ... وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ، فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ، ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۵۹۶-۵۹۵).

۱۵- همچنان که طبق روایت پیامبر (ص) که «... أنا أقرأه لِبَطْنٍ و أَنْتُمْ تَقْرؤُونَهُ لِظَهْرٍ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْبَطْنُ؟ قَالَ أَقْرَأُ أَتَدَبَّرُهُ و أَعْمَلُ بِمَا فِيهِ و تَقْرؤُونَهُ أَنْتُمْ هَكَذَا (و اِشَارَ بِيَدِهِ فَأَمَرَهَا)» (متقی الهندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۶۲۲؛ رقم ۲۸۷۹)، تدبر در قرآن لازمه دستیابی به بخشی از بطن قرآن است.

۱۶- حمران بن اعین نقل کرده است: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ ظَهْرِ الْقُرْآنِ وَ بَطْنِهِ فَقَالَ ظَهْرُهُ الَّذِينَ نَزَلَ فِيهِمُ الْقُرْآنُ وَ بَطْنُهُ الَّذِينَ عَمَلُوا بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ يَجْرِي فِيهِمْ مَا نَزَلَ فِي أَوْلِيكَ» (صدوق، ۱۳۶۱: ۲۵۹؛ مجلسی، ۱۳۹۷ق، ج ۸۹: ۸۳).

۱۷- عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ مَا مِنْ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَقَالَ ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ؛ مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ؛ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كَمَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ مِنْهُ يَكُونُ عَلَى الْأَمْوَاتِ كَمَا يَكُونُ عَلَى الْأَحْيَاءِ قَالَ اللَّهُ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ نَحْنُ نَعْلَمُهُ.» (مجلسی، ۱۳۹۷ق، ج ۸۹: ۹۷؛ صفار، ۱۴۰۴ق: ۱۹۶؛ فیض کاشانی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۲۹؛ عیاشی، ۱۹۹۱م، ج ۱: ۱۱).

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابراهیمی، سید سجاد. (۱۳۹۰). «فضل الله و کرانه‌های معنایی آیات قرآن». پژوهش‌های قرآنی. سال هفدهم. شماره ۶۵-۶۶. صص ۲۷۱-۲۴۸.

ابن‌منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۰ق). *لسان‌العرب*. بیروت: دار صادر.

احسائی، محمد بن علی (ابن‌ابی‌جمهور). (۱۴۰۵ق). *عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیّه*. قم: سید الشهداء.

بحرانی، سید هاشم. (۱۴۱۶ق). *البرهان فی تفسیر القرآن*. تهران: بنیاد بعثت.

- برقی، احمد بن محمد بن خالد. (بی تا). *المحاسن*. قم: دار الکتب الإسلامیة.
- تستری، سهل بن عبدالله. (۱۴۲۳ق.). *تفسیر تستری*. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۳ق.). الف. *تسنیم قرآن کریم*. قم: اسراء.
- _____ . (۱۳۸۳). ب. *تفسیر موضوعی قرآن کریم (قرآن در قرآن)*. تهران: اسراء.
- حسینی غیاثی، سید محمد رضا. (۱۳۸۳). *انوار القرآن*. قم: حماسه.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق.). *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*. قم: آل البيت.
- ذهبی، محمد حسین. (۱۴۱۹ق.). *التفسیر و المفسرون*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۱ق.). *المفردات فی غریب القرآن*. تهران: المكتبة الرضویة.
- زرکانی، محمد عبدالعظیم. (۱۴۱۶ق.). *مناهل العرفان فی علوم القرآن*. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- زرکشی، بدرالدین. (۱۴۲۱ق.). *البرهان فی علوم القرآن*. بیروت: دار الفکر.
- سیوطی، جلال الدین. (۱۴۱۶ق.). *الاتقان فی علوم القرآن*. بیروت: دار الفکر.
- _____ . (۱۴۱۴ق.). *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*. بیروت: دار الفکر.
- شاطبی، ابواسحاق. (۱۳۲۳ق.). *الموافقات فی اصول الشریعة*. بیروت: المكتبة العصرية.
- شریف رضی، محمد بن حسین. (۱۴۰۲ق.). *المجازات النبویة*. قاهره: مؤسسه الحلبي و شركاء.
- صدوق، ابوجعفر محمد بن علی. (۱۳۶۱). *معانی الأخبار*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- _____ . (۱۴۱۳ق.). *فقیه من لا یحضره الفقیه*. قم: جامعه مدرسین.
- صفار، محمد بن حسن. (۱۴۰۴ق.). *بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل آل محمد (ص)*. قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- صفوی، کورش. (۱۳۸۷). *درآمدی بر معنی شناسی*. تهران: سوره مهر.
- طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ق.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- _____ . (۱۳۷۲). *قرآن در اسلام*. قم: دفتر نشر اسلامی.

- طبرسی، احمد بن علی. (۱۴۰۳ق.). *الإحتجاج علی اهل اللّجاج*. مشهد: نشر مرتضی.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶ق.). *الأمالی*. بیروت: مؤسّسة الوفاء.
- _____ . (۱۴۱۳ق.). *التّبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه. (۱۴۱۵ق.). *نور الثقلین*. تحقیق سیّد هاشم رسولی محلاتی. قم: اسماعیلیان.
- عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۹۹۱م.). *تفسیر العیاشی*. بیروت: مؤسّسة الأعلمی للمطبوعات.
- فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم. (۱۴۱۰ق.). *تفسیر فرات الکوفی*. تحقیق محمد کاظم محمودی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فضل الله، سیّد محمد حسین. (۱۴۲۲ق.). *الإجتهد بین أسر الماضي و آفاق المستقبل*. بیروت: المرکز الثقافی.
- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی. (۱۳۵۶). *الصّافی فی تفسیر القرآن*. تهران: کتابفروشی اسلامیّه.
- _____ . (۱۴۰۶ق.). *الوافی*. اصفهان: مکتبة الإمام امیرالمؤمنین علی (ع).
- قاسمی، محمد جمال الدین. (۱۴۱۸ق.). *محاسن التّأویل*. تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی. بیروت: دار الفکر.
- قمی، علی بن ابراهیم. (۱۴۰۴ق.). *تفسیر القمی*. قم: دار الکتاب.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۳). *الکافی*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- متقی الهندی، علاءالدین علی بن حسام. (۱۴۰۹ق.). *کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال*. بیروت: مؤسّسة الرسالة.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۳۷۴ق.). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. تهران: اسلامیّه.
- _____ . (۱۳۷۹). *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*. تهران: دار الکتب الإسلامیّه.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۷۱). *التّحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مصطفی، ابراهیم و دیگران. (۱۳۸۴). *المعجم الوسیط*. تهران: سپاس.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). *انوار الأصول*. قم: نسل جوان.

منای، عبدالرئوف. (١٤٢٢ق). *فیض القدير شرح الجامع الصغیر من احادیث البشیر و النذیر*. بیروت: دار الکتب العلمیه.

نوری، حسین. (١٤١٩ق). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*. قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.

نہاوندی، محمد بن عبدالرحمن. (١٣٩١). *نفحات الرحمن فی تفسیر القرآن و تبیین الفرقان*. قم: بوستان کتاب.